

به نام خدا



# نادانی دشمن ماست

پنج حدیث از امام حسن عسکری علیہ السلام



سلام

واحد کودک و نوجوان  
انتشارات جمال



نشر جمال  
Jamal Publication

کتاب

## ۱ عمو رجب

عمو رجب را همه دوست دارند و به او احترام می‌گذارند.

به پدرم گفتم: عمو رجب چه پیرمرد جالبی است! همه دوستش دارند. پدرم گفت: وقتی من بچه بودم او جوان بود. یک جوان بسیار با ایمان. به پیرمردها و پیرزن‌ها کمک می‌کرد. به پدر و مادرش خیلی احترام می‌گذاشت. مادر بیمارش را کول می‌کرد و به دکتر می‌برد.

تا حالا هیچ وقت حرف زشت نزده است. همیشه خوش روست. از جوانی تا الآن همیشه به مسجد می‌رود و نمازهایش را اول وقت می‌خواند. به همه سلام می‌دهد حتی به بچه‌ها. پدرم گفت: تا به حال به تو سلام نداده است؟ گفتم: چرا! بیش از صد بار! پدرم گفت: این همه کار خوب انجام داده است نتیجه‌اش همین است! همه او را دوست دارند.



با این و آن خوب بودم      نتیجه‌اش را دیدم!  
دانه‌ی «خوبی» کاشتم      گل‌های «خوبی» چیدم

امام حسن عسکری علیه السلام:

مَنْ يَزْرَعُ خَيْرًا يَحْصُدْ غِبْطَةً

هر کس خوبی بکارد، خوبی برداشت می‌کند.

موسوعه امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۲۹۶







آقا بهروز غمگین و ناراحت روی چهار پایه‌ای  
که کنار در مغازه‌اش گذاشته، نشسته است.  
هر چه چشم می‌چرخاند و دور و بر را نگاه می‌کند خبری از مشتری  
نیست که نیست!  
تقصیر خودش است. توی شیرهایش آب می‌ریزد تا بیشتر شوند.  
مواد غذایی تاریخ مصرف گذشته را کنار نمی‌گذارد. همه را به مشتری‌ها  
می‌فروشد!  
بهداشت مغازه‌اش را رعایت نمی‌کند. تازه گرانفروش هم هست!  
همین چیزها باعث شده که روز به روز مشتری‌هایش کمتر و کمتر شود!  
حالا هر چقدر التماس می‌کند که بیايید از من جنس بخرید کسی گوش نمی‌کند!  
کلی شیر و ماست و پنیر دارد. اما کو مشتری؟  
او دیگه حسابی از کارهای بدی که کرده پشیمان است!

**بدی نکن به هیچ کس**      **تا این که بد نبینی!**  
**دانه‌ی خار بکاری**      **بوته‌ی خار می‌چینی!**



۵

امام حسن عسکری علیه السلام:

مَنْ يَزْرَعُ شَرًّا يَحْصُدُ نَدَامَةً

هرکس بدی بکارد، پشیمانی برداشت می کند.

موسوعه امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۲۹۶

یک هفته تا زمان مسابقه وقت داشتیم.  
 مهدی گفت: از امروز شروع کنیم به تمرین. هر روز یک دور، دور پارک بدویم.  
 ساعت پنج عصر به پارک رفتیم و شروع کردیم به دویدن. نیم دور که زدیم  
 ایستادم و روی نیمکت ولو شدم!  
 مهدی لبخند زد: کم آوردی؟! حد اقل یک دور بزنیم!  
 گفتم: بی خیال! همین نیم دور هم زیادمان هست!  
 روز بعد یک دور دویدیم. مهدی ایستاد و گفت: کافیه!  
 گفتم: کم آوردی؟! من می‌خواهم پنج دور بزنم! نزدیک غروب خسته و بی‌حال  
 به خانه برگشتم.  
 از همان شب آن قدر پایم درد گرفت که دویدن که هیچ حتی راه رفتن هم  
 برایم سخت شده بود!  
 روز مسابقه رسید و من به خاطر پادرد نتوانستم در مسابقه شرکت کنم!  
 اما مهدی شرکت کرد و اول شد!



**زیاده رو نباشیم  
 کم کاری هم که خوب نیست**

**نه بیشتر و نه کمتر  
 این جوری خیلی عالی است**

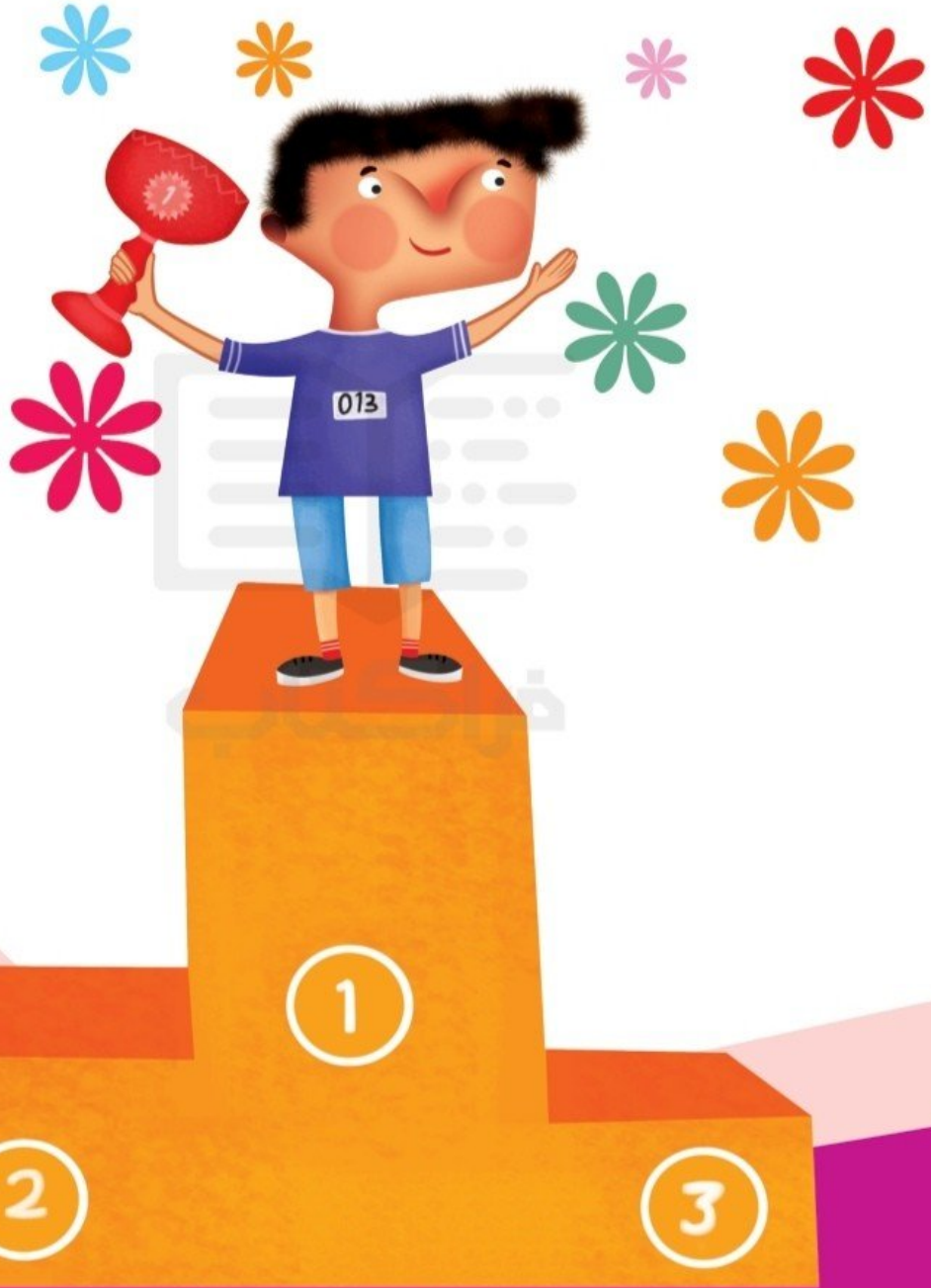


امام حسن عسکری علیه السلام:

عَلَيْكَ بِالْاِقْتِصَادِ

میانہ رو باش ( نہ زیادہ روی کن نہ کوتاہی)

موسوعہ امام حسن عسکری علیه السلام ، ص ۱۹۰



## ما کار خودمان را می‌کنیم!

پیرمردی از کنار زمینی می‌گذشت.  
دو نفر را در آن جا دید که مشغول کار بودند.  
یکی از آن‌ها با کلنگ و بیل گودالی را می‌کند و بعد کمی جلوتر می‌رفت و  
گودال بعدی را می‌کند و...

نفر دوم هم از پشت سراو می‌آمد و گودال‌ها را یکی یکی پُر می‌کرد!  
پیرمرد با تعجب به آن‌ها نگاه کرد و از آن‌ها پرسید: چه کار می‌کنید؟ من که از  
کارتان سردر نمی‌آورم.

یکی از آن‌ها گفت: ما سه نفر بودیم. یکی گودال می‌کند. نفر دوم درخت می‌کاشت و  
نفر سوم گودال را پُر می‌کرد.

امروز نفر دوم نیامده است ما هم معطل او نشدیم و داریم کار خودمان را می‌کنیم!

پیرمرد گفت: بی‌خودی خودتان را خسته کرده‌اید و یک  
ریال هم، صاحب باغ به  
شما نمی‌دهد!

آن دو نفر اخم کردند  
و گفتند: نخیر! شما  
نمی‌فهمی! هرگس باید  
وظیفه خودش را انجام دهد!  
چند لحظه بعد صاحب باغ آمد  
و آن دو کارگر بی‌فکر را بیرون  
کرد!





۹

دشمنی اش زیاد است  
سلاح ما سواد است

نادانی دشمن ماست  
باید با آن بجنگیم



امام حسن عسکری علیه السلام:

الْجَهْلُ خَصْمٌ

نادانی، دشمن است.

موسوعه امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۴۱۴



## شیرینی بدون شادی!

نادر با یک جعبه شیرینی وارد کلاس شد. همه ی بچه ها شروع کردند به دست زدن و شعر خواندن: تولد تولد تولدت مبارک ...

نادر، در جعبه را باز کرد و جلوی تک تک بچه ها گرفت. همه ی بچه ها خوشحال بودند به جز حامد که طفلکی از چهره اش معلوم بود که خیلی غمگین است اما به سختی خود را نشان می داد. نادر وقتی کنار او رسید جعبه ی شیرینی را جلویش گرفت و گفت: چیزی شده؟ حامد، چشم هایش پر از اشک شد و گفت: پدرم چند روز است که در بیمارستان بستری شده است.

حالش خیلی بد است. همه نگران او هستیم! نادر دست دور گردن او انداخت و گفت: بیخشید نمی دانستم! و بعد به بچه ها گفت: بچه ها! پدر حامد حالش خوب نیست همگی برای سلامتی اش دعا کنیم

بچه های کلاس به جای دست زدن و شعر خواندن و شادی کردن، برای پدر حامد دعا کردند.

حامد از همدردی بچه ها خوشحال شد و گفت: شما خیلی دوستان خوبی هستید. از همه ی شما ممنونم.





دوست تو غمگین شده  
شادی نکن کنارش

حرفی بزن برایش  
تا این که باشی یارش

امام حسن عسکری علیه السلام:

لَيْسَ مِنَ الْأَدَبِ، إِظْهَارُ الْفَرَحِ عِنْدَ الْمَحْزُونِ

شادی کردن در نزد آدم غمگین، دور  
از ادب است.

موسوعه امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۴۱۲



## سخنی با بزرگترها

چهارده معصوم، چهارده ستاره‌اند؛  
ستارگانی درخشان و تماشایی در آسمان زندگی ما؛  
این عزیزان که بهترین الگوهای زندگی ما هستند تمام  
رفتارهایشان زیبا و دیدنی بود و تمام سخن‌هایشان شیرین  
و شنیدنی است.

از میان هزاران حدیث و سخن زیبایی که از آن‌ها به یادگار  
مانده است؛ هفتاد حدیث انتخاب کرده‌ایم. از هر معصوم،  
پنج حدیث؛ و آن را با «دوبیت شعر» و «قصه‌ای کوتاه»  
همراه کرده‌ایم.

حدیث‌های انتخاب شده درباره‌ی موضوعات گوناگون  
است. موضوعاتی که از کودکی تا بزرگی همیشه با آن‌ها سر  
و کار داریم.

بدون شک اگر فرزندان ما از کودکی با این گوهرهای ناب  
و کلیدهای طلایی زندگی‌ساز آشنا باشند در بزرگی از آن‌ها  
بهره‌های فراوانی خواهند برد.

امیدواریم کودکان عزیز از خواندن این مجموعه که سرشار  
از گل‌های خوش‌بو و تماشایی است، لذت ببرند.

سید محمد مهاجرانی